



تأثیر استعمار بر زنان افغان در رمان‌های محمدحسین محمدی

سارا عبدلی

دانشجوی دکتری، گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

عالیه یوسف فام (نویسنده مسئول)

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

شروین خمسه

استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد تهران مرکزی، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۷/۵ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۲/۲۳

چکیده

نقد پسااستعمارگرایی، گفتمانی است متشکل از نظریات افرادی چون قانون، ادوارد سعید و... که می‌توان آن‌ها را در زیر متنیت رشته‌هایی مانند: هنر، ادبیات و علوم سیاسی قرارداد. در حوزه ادبیات رویکرد پسااستعماری به واکاوی ادبیات کشور مستعمره و بررسی آثار نویسندگان مهاجر آن می‌پردازد. این مقاله با روش تحقیق توصیفی - تحلیلی به بررسی آثار داستانی «محمدحسین محمدی» نویسنده افغانی پرداخته که در آثارش، نحوه تسلط استعمار بر فرهنگ و میزان مقاومت این فرهنگ در برابر سلطه را به تصویر می‌کشد؛ مقاومتی که نوع کنشگری آن میان جنسیت زن و مرد متفاوت است. زنان اگرچه در جایگاه فرودست جنسی قرار گرفته‌اند اما ساختارهای جدید هویتی بر اساس دیالکتیک حاکم بر جامعه سبب می‌شود تا خوانشی متفاوت از آنچه آنان را در قالب‌بندی شدگی در جهان مردسالارانه می‌داند را به

^۱. abdoli1362@gmail.com.

^۲. aliehyf@gmail.com.

^۳. khamse@gmail.com.

عرصه حضور برسانند. بررسی ادبیات از نگاه پسا استعماری گوش فرادادن به صدای فراموش شده مردمانی است که سال‌ها تحت استعمار بوده‌اند. این ادبیات فرایندی را به تصویر می‌کشد که مردمان مستعمره، از طریق آن یا خود را با شرایط موجود همراه دانسته‌اند و به‌نوعی دچار پدیده ذوب‌شدگی گردیده‌اند و یا به تقابل با این هجمه پرداخته‌اند.

کلمات کلیدی: هویت، استعمار، زنان افغان، مهاجرت، محمدی

۱. مقدمه

نقد پسااستعماری، شاخه‌ای از ادبیات معاصر است که هدف اصلی آن استقلال و آزادی فرهنگی-سیاسی مردمی است که استعمار آن‌ها را تحت کنترل خود درآورده است. (اشکرافت، ۱۳۹۶: ۷۶) فرض اصلی بر آن است که استعمار در تحولات هویتی، شیوه زندگی و زیست‌بوم فرهنگی مردم در سراسر جهان مؤثر است. پسا استعمارگرایی با تمرکز بر درهم آویختن فرهنگ‌ها و هویت‌های تثبیت شده به دنبال قرائتی پسا ملی‌گرایانه از مواجهه با استعمار است. افغانستان به‌عنوان کشوری آسیایی که سال‌ها دوران استعمار و پسا استعماری را پشت سر گذاشته؛ با حضور طولانی‌مدت استعمارگران دچار تحولات هویتی شده است. «محمدی» در آثار خود به‌خوبی توانسته است سطوح مختلف هویتی از جمله نژاد، زبان و پوشش شخصیت‌ها را در دوران پسااستعماری بررسی و گاه از پیوند خوردگی شخصیت‌های مستعمره با هویت استعمارگر سخن بگوید. از آنجایی که شخصیت‌های داستانی «محمدی» مهاجرت را به‌واسطه فرار از استعمار نیز تجربه کرده‌اند؛ در این پژوهش بر آن هستیم که به بررسی تحولات هویتی، همچنین تأثیر مهاجرت به‌واسطه استعمار بر هویت شخصیت‌های رمان‌های «محمدی» پردازیم و به پرسش‌های زیر پاسخ دهیم که در رمان‌های «محمدی» میزان تأثیر فرهنگ استعماری بر روی تحولات هویتی فرد استعمار شده چگونه است؟ همچنین فرودست و دیگری بودن به‌واسطه مهاجرت چه تأثیری بر تحولات هویتی شخصیت‌های داستانی در موطن اصلی و یا در کشور میزبان داشته است؟

افسانه مظفری در مقاله‌ای با عنوان «گفتمان پسااستعماری در ادبیات جهان» در سال ۱۳۹۶ به بررسی نظریات قانون، ادوارد سعید و هومی بابا در «رمان ریشه‌ها» پرداخته است و تسلط گفتمان آمریکایی و برده‌داری را از مفاهیم اصلی عقب‌ماندگی فرهنگ آفریقایی دانسته است. تفاوت عملکرد این مقاله با مقاله پیش‌رو در ساختار و زیرساخت‌های اجتماعی موجود در جامعه افغانستان است.

خوانشی پسا استعماری از رمان «حافظ طبیعت»، اثر «نادین گردیمر» نوشته شده در سال ۱۳۹۲ توسط «مسعود فرمند فر و امیرعلی نجومیان» که ضمن بررسی مؤلفه‌های استعماری به پدیده‌هایی همچون خود و دیگری نیز پرداخته است و نشان داده که سوزهای استعمار شده درصدد مقابله با نیروی پسااستعماری برآمده‌اند. در این مقاله مشابهت‌هایی با مقاله پیش‌رو دیده می‌شود با این رویکرد که زنان نسل جدید افغان در برابر ابژه استعماری بودن مقاومت می‌کنند.

سید شهاب‌الدین ساداتی در مقاله‌ای با عنوان «هویت‌های دورگه در رمان عطر سنبل، عطر کاج» در سال ۱۳۸۷ خوانشی با رویکردی پسا استعماری با استفاده از نظریات ادوارد سعید و هومی بابا به بررسی رمان اثر «فیروز جزایری» پرداخته است. این رمان کوتاه درباره زندگی ایرانیان مهاجر و مسائل فرهنگی آنان در آمریکا است. لزوم پیدایش هویت‌های دورگه یا فراملی را به دلیل ارتباط و آمیزش جامعه آمریکایی و اروپایی بررسی کرده است. تفاوت مقاله حاضر با مقاله ذکر شده در این بخش حائز اهمیت است که شخصیت‌های داستانی «محمدی» در جامعه‌ای پیشرفته مانند آمریکا قرار نگرفته‌اند بلکه در کشور خود با نیروی استعمار روبه‌رو بوده‌اند.

پژوهش حاضر از این نظر حائز اهمیت است که «محمدی» به‌عنوان یک رمان‌نویس معاصر و مطرح افغان در ایران کمتر شناخته شده است و آثار وی نیازمند بررسی‌های بیشتری است و تاکنون از بعد هویتی و مهاجرتی ماحصل از پدیده‌ی استعمار به‌طور مستقل بررسی نشده است.

۱-۲. روش پژوهش

این پژوهش بر اساس روش توصیفی - تحلیلی انجام شده که جامعه آماری آن شامل ۳ اثر از رمان‌های «محمدحسین محمدی» است. از آنجایی که در رمان امکان به تصویر کشیدن شخصیت‌های داستانی و تأثیر استعمار بر آنان امکان‌پذیرتر است؛ به دیگر آثار این نویسنده افغان پرداخته نشده است.

۲. بحث و چارچوب نظری پژوهش

۲-۱. مبانی نظری

هویت، مجموعه‌ای از باورهای ذهنی است که سبب می‌شود میان خود و دیگری تفاوتی ایجاد گردد. هویت، شامل دستاوردهای مادی، معنوی و اجتماعی است که در روند شناختی و معرفتی حاصل می‌شود. طبق نظریه گیدنز از دید اجتماعی هویت به‌عنوان منبعی از مفهوم و تجربه برای مردم از طریق خود ساختاری و فردیت عمل می‌کند. علاوه بر این «خود» و «هویت» به‌منزله تصویری بازتابی از خویشتن است که فرد مسئولیت آن را بر عهده دارد. حقیقت وجودی هر انسان چیزی است که از خود می‌سازد. این فرایند مداوم است و همه افراد را شامل می‌شود. (گیدنز، ۱۳۹۸: ۱۱۰) هویت و احساس هویت در روان‌شناسی از مهم‌ترین مشخصات فردی تلقی می‌شود. اریکسون معتقد است احساس هویت، آن است که انسان نسبت به استمرار حیات روانی خود درک می‌کند. پس زمانی هویت معنا پیدا می‌یابد که انسان با غیر از خود مواجه شود. به‌عبارت‌دیگر احساس هوشیارانه از هویت شخصی، مبتنی بر دو مشاهده هم‌زمان است:

- ادراک بلافصل همانندی و انسجام خویش در طول زمان

- ادراک این واقعیت که مردم این همانندی و انسجام را دریابند. (اریکسون، ۱۳۹۶: ۲۴)

تیین هویت‌های در حال‌گذر و فراملیتی از حوزه‌های مهم نقد پسا استعماری است. از تئوریسین‌های مطرح در این زمینه به ادوارد سعید، هومی بابا، قانون، اسپیواک اشاره می‌کنیم.

۲-۱-۱. فرانتس قانون

فرانتس قانون، با مواضع سیاسی در دو جهت به فعالیت می‌پردازد: ملی‌گرایی و انقلاب. گزینش فکری قانون بر اصول سوسیالیستی مبتنی بود. از منظر وی، پایان سرکوب استعماری به معنای انهدام سیستم

^۴Giddens

Erikson

^۵Frantz Fanon

استعماری و سپس تأسیس یک موجودیت ملی است. در این رهگذر خشونت از طرف استعمار زده علیه استعمارگر مثبت تلقی می‌شد. قانون خشونت را همزاد ایده «هویت ملی» می‌دانست و از این رو، تنها منازعه و پیروزی نهایی می‌توانست موجبات ابداع ارزش‌های جدید را فراهم سازد. وی چندین مرحله را در فرایند انسانیت زدایی از مردمان استعمار زده شناسایی کرد؛ مانند کودک انگاری، تحقق بی‌اعتمادی، استهزاء، محروم‌سازی، نادیده گرفتن، وجه‌المصالحه ساختن و خشونت. از طرفی مهم‌ترین شکل سرکوب از منظر قانون عبارت است از «وادار ساختن سرشت بشری به پذیرش شنی شدگی خویش» (قانون، ۱۳۵۳: ۲۶)

۷

۲-۱-۲. ادوارد سعید

«ادوارد سعید» بیان می‌کند مجموعه‌ای از فرض‌ها و پنداره‌های نادرست، زیربنای نگرش غرب نسبت به شرق را تشکیل می‌دهد. در کتاب «شرق‌شناسی» تصریح می‌کند که مطالعه تمدن اسلامی بر مبنای عقلانیت سیاسی متکی بر خودباوری غربی بوده تا مطالعه عینی شکلی از نژاد بشری. در نگاه وی دانش موجود، مولود قدرت است. آنان فقط به دانشی اجازه‌نشر می‌دهند که در راستای منافع گفتمان باشد. از دید وی سه کانون تراکم قدرت عبارت‌اند از: شرکت‌ها، احزاب و ایدئولوژی‌ها که به ترتیب با سلطه بر اقتصاد، سیاست و دین به بازتولید قدرت خود می‌پردازند. سعید، معتقد است که هر دانشی تابع تفسیر است و هر تفسیری بیش از هر چیز عبارت است از ساختن، چارچوب‌بندی و صورت‌بندی موضوعات از طریق دقت و مطالعه. هدف تفسیر نیز از ابتدا نامعلوم نیست بلکه در بند قصد و اراده است. بر این اساس، انسان‌ها و حتی کشورها و تمدن تاریخ خود را می‌سازند و سپس شکل می‌دهند و بالاخره الگوسازی می‌کنند. پس ما بیش از آن‌که دغدغه فهم دیگری را داشته باشیم. درصدد اثبات «خویش» هستیم. درواقع ما عبارات و وقایع را معنا گذاری می‌کنیم و هیچ تفسیری فارغ از سلطه و قدرت وجود ندارد. به باور سعید، شرق‌شناسی «دانش» لازم برای قدرت امپریالیسم و مستعمره‌گرایی بوده که اغلب در آثار هنری، ادبی، سفرنامه‌ها و تاریخ‌نگاری‌ها بازتاب یافته است. (شاهمیری، ۱۳۹۳: ۵۴)

«هومی بابا» در کتاب «جایگاه فرهنگ و ملت‌ها و روایت‌ها» معتقد است با گذر از مرزهایی چون طبقه، نژاد و جنسیت افق‌های پرمادانه‌تری را برای مطالعات خود می‌گشاید و هویت را در دنیای پسامدان مقوله‌ای مفهومی می‌خواند که در کشاکش اختلاف‌ها و تفاوت‌های فرهنگی برساخته می‌شود. او شروع به مطالعه رفتار، زبان و ذهنیت مستعمره و رابطه‌ای که میان او با استعمارگر وجود دارد؛ می‌کند. وی برخلاف دیگر فلاسفه پسااستعمارگرا که معتقدند مستعمره همیشه «دیگری» است و مالک هیچ مکانی نیست تا بتواند از آنجا صحبت کند و خود و علایق و تجربیاتش را به مستعمره بشناساند. وی معتقد است فضایی وجود دارد که مستعمره می‌تواند در آن علایق و تجربیات خود را در قالب مفاهیم و واژگان خود به دیگری بنماید. از دیدگاه او هویت و شخصیت افراد در بافت‌های استعماری، به شدت تحت تأثیر ناخودآگاه هر دو طرف ساخته می‌شود. استعمارگر و مستعمره هر دو در تعامل با یکدیگر از کنش‌های بهره می‌گیرند که از ناخودآگاه آن‌ها برخاسته است. در واقع مرزبندی که میان خود و دیگری وجود داشته کم‌رنگ‌تر می‌شود و زمینه‌های پیشین برای حفظ «هویت نژادی» به شکل سنتی آن از بین می‌رود. در واقع «بابا»، روابط فرهنگی میان غالب و فرودست را با رویکرد روان‌شناختی بررسی می‌کند. او معتقد است همین تفاوت‌های فرهنگی باب گفتمانی را میان مستعمره و استعمارگر می‌گشاید که در نتیجه آن استعمارگر نیز در این روابط بین‌الذهانی در معرض ناخودآگاه مستعمره قرار می‌گیرد. (شیرزادیان، ۱۳۸۸: ۲۱)

۲-۲. بنیادهای مفهومی در مطالعات پسا استعماری

۲-۲-۱. مرکز و حاشیه

یکی از مهم‌ترین بحث‌های نظری در مطالعات پسااستعماری که همواره مرزهایش را از مطالعات فرهنگی تا جغرافیای سیاسی نیز گسترده است؛ اصطلاح «مرکز و حاشیه» است. در این نوع نگاه، استعمار زده «دیگری‌سازی» می‌شود و در حاشیه به سر می‌برد. مفهوم عقب‌مانده فقط وقتی می‌توانست مقبولیت یابد که توسط غرب متمدن کشف و به‌جا آورده شود. گویی تقابل میان متمدن و پیشامتمدن

^۱Homi K. Bhabha

همان چیزی است که استعمارگر از طریق ساخت آن امکان کشورگشایی و گسترش مرزهای حقیقی و ذهنی را پیش از آن که حقیقتاً ممکن شود میسر می‌کرد. مستعمره شدن بخش بزرگی از شرق، گویای همین تقابل سازی‌های معنادار است. (قانون، ۱۳۵۳: ۴۰)

۲-۲-۲. فرودستی و برتری

فرودستی و در اقلیت بودن، به بی‌اعتباری عده‌ای در برابر اعتبار عده‌ای دیگر که قدرت را در دست دارند اشاره می‌کند. چنین تصویری از ملت‌های شرقی، کاملاً نیاز استعمار را برای ساخت و گسترش نظام قدرتمندی از سلسله‌مراتب و شکل‌گیری انسان‌های بی‌شمار فرودست بر ملا می‌کند؛ (همان، ۲۹) اما باید به این مسئله اشاره کرد که مسئله فرودست با مقاله بسیار مهم اسپواک با عنوان «آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟» گسترش و توسعه آکادمیک یافت. در میان همه فرودستان، زنان مستعمره وضعیتی به مراتب اسفبارتر دارند. از آن‌رو که یک‌بار به‌عنوان مستعمره و بار دیگر به‌عنوان زنی استعمار زده فراموش شده و به‌جایگاهی فرودست کشانده می‌شوند. به این شکل است که مجدد، «دیگری» ساخته و سپس حذف و طرد می‌شود تا عرصه برای برتری و مرکزگرایی استعمار گسترش یابد. (شاهمیری، ۱۳۹۳: ۸۶)

اصطلاح فرودست، از بنیادهای نظریه مارکسیسم است که نخستین بار توسط «آنتونیو گرامشی» «برده شد. وی، نیز این اصطلاح را برای طبقه‌های اجتماعی زیردست به‌کاربرده بود. (همان: ۱۴۱) فرودست انواع مختلفی دارد که مهم‌ترین آن‌ها فرودست اقتصادی و جنسی‌اند. به نظر گرامشی، گروه‌هایی مانند کشاورزان، کارگران و رعایا طبقه فرودست هستند. گروه دوم فرودستان جنسی‌اند که بیشتر شامل حال زنانی می‌شود که از حقوق خود بی‌خبرند. از نظر «اسپواک» هم اصطلاح فرودست، هویت‌های مبارزاتی و اجتماعی مانند زن استعمار شده را در خود جای می‌دهد. وی بیشتر به وضعیت زنان می‌پردازد که در جوامع پدرسالارانه نمی‌توانند حرف بزنند و به خود مشروعیت ببخشند و در این صورت روشنفکران باید به‌جای آن‌ها حرف بزنند و آن‌ها را از حاشیه به متن بیاورند. (همان، ۱۵۱)

^۹Gayatri Chakravorty Spivak

^۱Antonio Gramsci

از نظر «اسپیواک» فرودست جنسیتی نمی‌تواند سخن بگوید. او تنها رابطه‌ای است برای بازنمایی ادعای گفتمان‌هایی که رقیب همدیگر هستند. (گان‌دی، ۱۳۹۱: ۱۳۱) چهره زن، بین مردسالاری و امپریالیسم تشکیل سوژه و صورت‌بندی ویژه ناپدید می‌شود. نه این‌که تبدیل به یک هیچ شود، بلکه تبدیل به یک پاندول خشن می‌گردد. (اسپیواک، ۱۳۹۷: ۱۰۲) به‌طور خلاصه می‌توان گفت که در جوامع سنتی حاکمیت گفتمان پدرسالارانه و مردسالارانه پرورش یافته در بطن فرهنگ مسلم است و این گفتمان قدرت هر چیزی را که در مخالفت با خود ببیند یا سرکوب می‌کند یا تحریف نموده و به حاشیه می‌کشانند.

۲-۲-۳. انواع فرودست

به باور صاحب‌نظران تجربه‌های زنان در زمینه‌های مختلف از نظام استعماری و مردسالاری مشابه با یکدیگر است. این مسئله باعث هم‌پوشانی مؤلفه‌های فمینیست و پسااستعماری توسط یکدیگر شده است. فرودست جنسی به شکل سنخ شخصیتی که برای زنان در نظر گرفته‌اند به چهار بخش تقسیم می‌گردد: زن معلق، زن نخواست، زن همگون‌شده، زن رهایی یافته. (شاهمیری، ۱۳۹۳: ۱۳۲)

۲-۲-۳-۱. زن معلق

زن جهان‌سومی، از نظر «اسپیواک» به‌وسیله همدستی و همسویی تعصبات جنسی برخاسته از نظام مردسالار و اندیشه‌های استعمارگرایانه صدا و هویتش به شکل شدیدی سرکوب‌شده و در واقع شخصیتش به زن معلق تبدیل می‌شود. اسپواک با همسو ساختن «فمینیسم» و «پسا استعماری» سعی در ساختن فضایی دارد که صدای فرودستان شنیده شود. (همان: ۱۳۲)

۲-۲-۳-۲. زن نخواست

زنی که به آگاهی از خویش و هویت خویش رسیده است و از طرفی می‌داند که جز فرودست جنسی است. در واقع او در درون خود می‌داند که نسبت به هویت و شخصیت خودش قبلاً ناآگاه بوده اما

همچنان در برابر نظام مردسالارانه توانایی مبارزه ندارد ولی با همین خرده آگاهی تلاش می‌کند تا در برابر قدرت مردانه و واژه فرودست مقاومت کند.

۲-۲-۳. زن همگون شده

زنی است که با نظام مردسالار همکار شده و در سرکوب هم‌جنس‌های خودش می‌پردازد. این سرکوب می‌تواند به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم باشد. (غیرمستقیم مانند ادامه الگوهای غلط سنتی و پذیرش نقش یک زن تنها به‌عنوان وسیله و ابزاری برای فرزند آوری)

۲-۲-۴. زن رهایی یافته

روایت‌های مردسالارانه در ادبیات فولکلور یک برای شکستن صدای زنان در برابر استیلائی قدرت و ایجاد گفتمان در سطوح مختلف عمل می‌کند و به‌این ترتیب زنی که در مقابل گفتمان قدرت مردسالارانه صدای خود را بلند می‌کند یک قهرمان مثبت نیست که توسط عموم پذیرفته شود بلکه سنت غالب مردانه دوباره باعث به حاشیه رانده شدن وی می‌شود؛ اما زن رهایی یافته کسی است که خود را از این بند و سنت‌ها رها کرده باشد. وی از همه حقوق خویش به‌گونه کامل آگاهی دارد و به خویشتن خویش نگاه انسانی و برابر با مردان دارد. (همان، ۱۳۲)

در این بخش به بررسی خلاصه سه رمان از نویسنده افغان می‌پردازیم و همچنین به تحلیل و ارائه نشانه‌های استعمار بر شخصیت‌های داستانی محمدی پرداخته خواهد شد. با توجه به مؤلفه‌های اصلی استعمار یعنی مرکز و حاشیه، فرودستی و برتری، خود و دیگری و همچنین تأثیر زبان بر استیلائی استعمار بر مردم به واکاوی این نشانه‌ها و تطبیق آن‌ها بین تعاملات میان شخصیت‌های داستانی اعم از زن و مرد و کنشگری آنان در مواجهه با هر یک از پدیده‌ها بررسی می‌شود.

۲-۳. بررسی رمان‌ها

۲-۳-۱. رمان پایان روز

رمان با طلوع یک روز در پاییز با دو راوی «ایا» در ایران و مادرش در افغانستان آغاز و با غروب خورشید به اتمام می‌رسد. «ایا» کارگری کفاش است که مدت‌هاست موجب خود را دریافت نکرده و در گفتگو با خواهرش «شاجان» متوجه شده که پدر بیمارش او را وصی خود کرده و از او خواسته تا «کفنی» تهیه کند. «ایا» درگیر تهیه پول است و از طرفی بین رفتن و ماندن به زادگاه خویش مردد. در نهایت پولی برای خرید کفن قرض می‌کند تا راهی افغانستان شود. مادر، نگران همسر و منتظر فرزندش است. برای تسلاهی خویش، خود را سرگرم کارهای روزانه و نگهداری از همسر رو به احتضارش می‌کند؛ اما مرگ پیرمرد سر می‌رسد و از کفن در راه مانده خبری نیست.

۲-۳-۲. رمان از یاد رفتن

«شاه آغا» پیرمردی هشتادساله که مهاجرت را بارها لمس کرده و اکنون استعمار را در وطن تجربه می‌کند. او فردی متعصب و درون‌گرا است و هراسی دائمی از حضور طالبان در دل او وجود دارد. وی سعی دارد تا مراقب خانواده‌اش باشد. از فرزندانش، تنها «ناشاد» در کنار او است. دختری در اوج جوانی که برای شهوت‌رانی طالبان طعمه مناسبی است. او تصمیم می‌گیرد تا دخترش را در زیرزمین خانه محبوس کند. «شاه آغا» شیفته شنیدن اخبار است. گویی رادیو شیشه عمر اوست و تمام شدن باتری آن برابر با شکسته شدن آن شیشه است. در میان نگرانی از دخترش و خرید باتری تصمیم می‌گیرد خانه را در گرمای تابستان ترک کند و پیاده تا شهر برود. وی بارها با طالبان روبه‌رو می‌شود؛ درحالی‌که داشتن ضبط‌صوت می‌تواند منجر به دستگیری او شود. یادآوری روزهایی که تمام شهر پوشیده از اجساد کشته‌شدگان بوده و مقایسه آن با روزهای آبادانی در قالب گفتگوهای ذهنی او را تا رسیدن به مقصد مشایعت می‌نمایند. در نهایت خرید باتری انجام می‌شود و به خانه برمی‌گردد.

۲-۳-۳. رمان ناشاد

دختری بیست‌ساله در روستایی در مزار، حضور طالبان و ترس پدر از تصاحب دخترش، پنج سالی او را در زیرزمین محبوس کرده. سیاه‌چاله‌ای که همه روزنه‌های نور در آن پوشیده شده و مملو از حشرات موذی است. در گرمای طاقت‌فرسای تابستان و سرمای استخوان‌سوز زمستان دخترک که نامی برازنده

شوربختی و اقبالش دارد در آن زندگی می‌کند. خانواده او به این مرگ تدریجی آگاه نیستند و شاید می‌دانند و می‌خواهند تا این لکه ننگ از وجود خانه‌شان پاک شود. تنها خاطرات درس خواندن در ایران نور امیدی در دل او روشن می‌سازد. حشراتی که روزهای اولیه حبس شدن از شدت ترس دیدار آن‌ها، سبب از هوش رفتنش بودند اکنون هم‌نشین تنهایی‌هایش هستند.

۲-۴. بررسی مؤلفه‌های استعماری در رمان‌ها

۲-۴-۱. مرکز و حاشیه

اصطلاح مرکز و حاشیه ملهم از نظریه «قانون» است. وی با مهم دانستن حاشیه نسبت به مرکز در تلاش مرکزیت زدایی در متن بود. منتقدان پسا استعماری نیز به دنبال مرکزیت زدایی و جلب توجه افراد به صداها و حاشیه‌ای هستند. هدف آنان از این کار فروپاشیدن روایت‌های کلان و محوری تاریخ، فرهنگ و جامعه است. در رمان «پایان روز» و فضای ترسیم شده، دیالوگ‌ها و مونولوگ‌ها فضایی را به تصویر می‌کشند که شخصیت محوری آن «ایا» در ایران کاملاً با توجه به نظریه «قانون» نقش «حاشیه» بودن را پذیرفته است. او می‌داند که به‌عنوان یک مهاجر غیرقانونی در کشور ایران در صورت شناسایی شدن مجبور به بازگشت به کشورش است.

مفهوم مرکزیت و حاشیه با توجه به نظریه «ادوارد سعید» و القای آن به شرق نشینان و تقسیم خود آن‌ها به اصطلاح شرق دور، شرق میانه و... برای آنان نیز تعارضاتی ایجاد کرده که همواره به‌طور ناخودآگاه یکی بر دیگری احساس مرکزیت دارد و اقوام کشور دیگر را در قالب حاشیه قرار می‌دهد.

اگرچه که کشور افغانستان به‌عنوان سرزمینی مستعمره است اما ایران نیز زمانی که در جایگاه پذیرش مهاجر افغان قرار می‌گیرد در نقش استعمارگر می‌نشیند و با اعمال فشار و راندن به حاشیه، آن‌ها را وادار به پذیرش کارهای دشوار و قبول نقش نیروهای ارزان کار می‌کند. قبول این مسئله که اغلب مهاجران افغان می‌توانند برای ایران از نگاه جامعه‌شناختی و آسیب‌شناسی‌های رفتاری (مانند دزدی، تجاوز و...) خطرناک باشند بر حاشیه بودن آنان دامن می‌زند. مهاجر افغان در حقیقت دوبار در حاشیه قرار می‌گیرد. یک‌بار از سمت نیروی مستعمره در کشورش که وی را مجبور به مهاجرت کرده است و بار دیگر در کشور میزبان که با نگاه منفی باز صدای او را خفه می‌کند و به حاشیه می‌راند تا از این ترس ایجادشده

در وی برای تلاش‌های سرمایه‌داری خود بهره‌مند شود؛ مانند «آقا هادی»، سرکارگر «ایا» که با اجیر کردن کارگران افغانی از آن‌ها سو استفاده می‌کند و خود در جایگاه استعمارگر می‌نشیند و حتی در پرداخت حق الزحمه آنان تعلل می‌کند. پدیده استعمار تنها در غالب مرزهای جغرافیای تعریف نمی‌شود بلکه هر جا که فرد یا گروهی احساس برتری و قدرت را در خود احساس کند میل به سرکوب کردن فرد ضعیف‌تر در او ایجاد می‌شود؛ مانند هر فرد دیگری که در داستان «پایان روز» در مقابل «ایا» به‌عنوان نیروی برتر مقاومت کرد و از او بهره‌کشی نمود.

«ایا»، اگرچه غربت را با تمام وجود حس می‌کند و شهر خود، «مزار» را به «تهران» ارجح می‌داند اما وجود تکنولوژی و عوامل مدرنیته در تهران به‌طور درونی سبب تجربه فنوتیپ در وی می‌شود؛ اما «شاجان»، خواهر او پدیده فنوتیپ را در کل زندگی‌اش تجربه می‌کند. او به‌عنوان مهاجری برگشته از ایران دیگر اتفاقات و امکانات کشور خودش را قبول ندارد. «شاجان» در برابر نظام سنتی به مبارزه می‌پردازد و خواهان تغییر جایگاه خود از فرودست جنسی است.

«ایا» اگرچه از لحاظ جنسیتی مذکر است و این پدیده در جوامع سنتی به‌عنوان یک امتیاز لحاظ می‌گردد؛ اما همچنان به علت فقر و مشکلات اقتصادی در کشور میزبان در حاشیه قرار دارد و از گفتمان غالب مردسالارانه در ایران برخوردار نیست.

در رمان «از یاد رفتن» نیز شاهد تکرار همین مؤلفه اما به گونه‌ی دیگری هستیم. بزرگ‌ترین هدف استعمارگر به حاشیه راندن ملت مستعمره شده است و به هر طریقی ممکن است که به عرصه وجود بیاید مانند اجبار در نوع پوشش. «شاه آغا» سال‌هاست که کلاه و لباس‌های قبلی خود را نپوشیده است چون نیروی مستعمره ترجیح می‌دهد که نوع پوشش را انتخاب کند و قدرت تفکر درباره ساده‌ترین مسائل را نیز از آن‌ها بگیرد و به آن‌ها القا کند که جزو گروه بدوی و نامتمدن هستند و تنها الگوهایی که توسط حکومت استعمارگر مشخص می‌شود جزو الگوهای ایده آل قرار می‌گیرد. «شاه آغا» با توجه به سن بالا و درونی شدن برخی الگوهای رفتاری و تأیید درونی نیروهای طالبان با حاشیه بودن خود مقابله نمی‌کند و حتی می‌توان گفت به آن دامن نیز می‌زند و اوج آن را زمانی شاهد هستیم که به‌زور توسط نیروی طالب وارد صحن شیخ سخی (محللی برای زیارت) می‌شود و قدرت مقاومتی در درون خود نمی‌بیند. در این رمان، «مرکز» نیروی طالبان است که خود به‌عنوان گروهکی تحت فرمان قدرت‌های جهان با تبدیل

افغانستان به ویرانه سعی در چپاول دارایی‌ها و تبدیل ساکنین آن‌ها به نیرویی منفعل و تحت کنترل «مرکزیت» دارد.

مرکز و حاشیه در رمان «ناشاد» تقابل بین قدرت پدر در جایگاه نماینده نیروهای بیرونی و پیرو اندیشه‌های افراطی طالبان و از طرفی مقابله «ناشاد» با سرپیچی‌های خود از دستورات پدر است. «ناشاد»، هرگز پدر را به‌عنوان قدرت اصلی نپذیرفته و با حداقل امکاناتی که در اختیار دارد به کشمکش با والد خود می‌پردازد. افغانستان در زمان روایت داستان در اوج فشار طالبان است. «ناشاد» نه تنها به‌عنوان فردی که این فشار را از جانب اجتماع متحمل می‌شود بلکه در بستر خانواده نیز این تقابل قدرت را حس می‌کند. برای «ناشاد»، فرصت مهاجرت و اجتناب از ادامه گذران زندگی در قالب یک زندانی فراهم می‌شود؛ اما این بار این جامعه استعماری نیست که او را در «حاشیه» و «خود» را در مرکز معرفی می‌کند؛ بلکه پدر -از آنجایی که تربیت‌شده جامعه سنتی است- انتخاب می‌کند که برای ادامه زندگی دخترش راه‌های رهایی را به روی او مسدود سازد تا آنچه از هویت خویش در مواجهه با طالبان از دست داده با اعمال مرکزیت و ایجاد کشمکش قدرتی در محیط خانه خود جبران نماید. طبق نظریه «بابا»، دو طرف استعمار سعی می‌کنند تا خود را به هم نزدیک کنند و در نهایت این حرکت به سمت دیگری سبب می‌شود که «هویت» هیچ‌کدام اصیل نباشد. کشمکشی که بین ناشاد و پدر وجود دارد برگرفته از همین اندیشه است. ناشاد بخشی از هویت پنهان‌شده خود را در قدرت پدر می‌یابد و پدر نیز به‌عنوان استعمارگر اعمال زور خود را با وجود دخترش به صحنه می‌آورد. طبق گفته «اسپیواک» همواره عقل محوری مردانه حاکم بر تمدن سبب به حاشیه رفتن زنان می‌شود. در این داستان «پدر» همان عقل محوری مردانه است که هویت ناشاد را در قالب مستعمره به حاشیه رانده است.

۲-۴-۲. فرودست و برتری

طبق نظریه «گرامشی»، کشاورزان، کارگران همواره در بخش فرودست جامعه قرار دارند. در رمان «پایان روز»، پدیده فرودست به‌طور کاملاً محرز، هم در ایران برای «ایا» قابل مشاهده است و هم در افغانستان و گذران زندگی توسط خانواده‌اش. با این تفاوت که خانواده او دوران پسااستعماری را پشت سر

می‌گذرانند و بخش فرودستی اقتصادی را متحمل می‌شوند؛ اما «ایا» در چند بعد در حال تجربه است. وی مهاجر غیرقانونی و نیروی ارزان کار است و مواجش پرداخت نمی‌شود. همچنین با استیگمای افغان بودن در ایران زندگی می‌کند و به حاشیه و فرودستی سوق داده می‌شود؛ در نتیجه وی به انزوا و سکوت روی می‌آورد. گفتمان قدرتمند در این مرحله جامعیت ایران است که مهاجر افغان را به حاشیه می‌راند. در حاشیه بودن فرصتی برای ابراز هویت برای او فراهم نمی‌کند تا بتواند «خود» و هویتش را به نمایش بگذارد.

طبق نظریه «قانون» و «اسپیواک»، «شاجان»، جز زنان رهایی یافته است. او خلاف زنان همگون‌شده (که در این داستان نمایندگی آن را مادر به عهده دارد)، «شاجان»، جز زنان رهایی یافته است. او خلاف زنان همگون‌شده؛ (در این داستان نمایندگی آن را مادر به عهده دارد). در برابر جامعه مردسالار و سنت‌ها قد علم می‌کند؛ نامزدی خود را فسخ می‌کند؛ به شهر می‌رود و همپای مردان کار می‌کند؛ زبان دیگری را می‌آموزد تا بتواند با جهان امپریالیسم به دیالکتیک دست یابد؛ با مادرش (که تلاش می‌کند دخترش را هم شبیه خود سازد) مقابله می‌کند؛ هویت وی در مقابل هر آنچه ضد اوست غیرقابل تغییر می‌ماند. اگرچه که در کشوری مستعمره زندگی کرده و تجربه مهاجرت را نیز پشت سر گذاشته اما «فنونپ» ایران همچنان با او همراه است. «شاجان»، صدای رسای زنان رهایی یافته افغانستان است.

در رمان «از یاد رفتن»، اولین نشانه «فرودست» روستایی بودن «شاه آغا» است. روستاها به نسبت شهرها از امکانات کمتری برخوردار هستند و اگر این مسئله را به روستایی ویران در کشور جنگ زده افغانستان تعمیم دهیم می‌توانیم به حجم جایگاه فرودستی آن پی ببریم. «گرامشی»، فرودست را از نگاه مارکسیسمی نگاه می‌کند و آن را با پارادایم اقتصادی بررسی می‌کند. «شاه آغا»، دهقانی است که از زمانی که صاحب قدرت بوده؛ مدت‌هاست که دور شده است. او توانایی بیان نیازهای خود را ندارد. حتی برای خود به‌عنوان یک فرودست حقی را در نظر نمی‌گیرد که بخواهد به‌واسطه آن حق جایگاهی را در جامعه به دست آورد. در محیطی تحت کنترل طالبان داشتن دختر مجرد جز خطرناک‌ترین اتفاقات لحاظ می‌شود چون هرلحظه ممکن است توسط آنان دستگیر شود. «شاه آغا» دختر داشتن خود را نیز دلیلی بر اثبات فرودستی خود می‌داند چون سبب می‌شود تا بیش از پیش به فرمان برداری از آن‌ها مجبور باشد.

اما فرودست بودن برای «ناشاد» تنها در زندگی کردن در کشوری مستعمره شکل نگرفته بلکه مسائل متعددی او را به مراحل بیشتری از فرودستی سوق می‌دهد تا به آنجا که حتی صدایی از او باقی نمی‌ماند که به گفته «اسپیواک» باید روشنفکری یافت شود تا از قشر فرودست سخن بگوید. زندگی روستایی، رعیت بودن، کم‌سواد بودن و از همه مهم‌تر زن بودن سبب شده که «ناشاد»، به‌عنوان یک زن افغان در پایین‌ترین درجه فرودستی قرار بگیرد. در حقیقت به تعبیر «اسپیواک»، ناشاد تبدیل به یک پاندول خشن بین دودنیای مردسالار و دنیایی که او به‌عنوان یک زن خواهان داشتن آن است قرار گرفته است. به علت ناتمامی تحصیلات توانایی تبلور کامل دانش و خرد را ندارد. او مانند زنان دیگر افغان در جرگه «زن معلق» نیست و از طرفی دیگر در وجود مرد هم حل نشده تا در جایگاه زنان «همگون‌شده» قرار گیرد. وی زنی «نوخواسته» است. با پدر و سنت مرد محور مقابله می‌کند؛ اما توانایی ادامه راه و ایستادگی کامل در برابر نیروی بیرونی را ندارد. نکته‌ای که درباره «ناشاد» وجود دارد این است که او نه می‌تواند به پذیرش نقش قبلی خود پردازد و تبدیل به زنی همگون شود و نه می‌تواند تعالی «زن رهایی یافته» را تجربه کند. استعمار و فرودستی برای این شخصیت داستانی بیش از پیش سبب ایجاد بحران‌های هویتی شده است. او همواره میان دودنیا معلق است.

۲-۴-۳. خود و دیگری

طبق نظریه «ارباب و بندگی» طبق رویکردی که «هومی بابا» معرفی می‌کند و با تعمیم آن به ارتباط میان جهان مستعمره شده توسط حاکمان، همان کشمکش را میان دنیویر و ایجاد می‌کند گفتمانی بین آن‌ها جریان می‌یابد. به‌گونه‌ای که اگر این دیالکتیک نبود نه خبری از «خود» بود و نه از «دیگری». تفکر استعمار چنان بر افغانستان سایه افکنده است که حتی آن‌ها میان خود و هم‌وطنانی که به شهرهای دیگر مهاجرت کرده‌اند نیز نگاهی به‌عنوان «دیگری» دارند. مقیاس آن‌ها برای «دیگری» یک صورت مشخص و تعریف شده از «سنتی» بدون کوچک‌ترین حرکت به سمت نوسازی و مدرنیته است. هر آنچه «طالبان» به‌عنوان اسلام افراطی به آن‌ها دیکته کرده را پذیرفته‌اند. همواره خود را جز اقوام نامتمدن می‌دانند در نتیجه در زمان مهاجرت به کشوری دیگر حقی برای خود قائل نمی‌شوند. «ایا» در رمان «پایان روز» طبق

نظریه آلبرت ممی از آنجایی که همه چیز را در تضاد با «خود» می‌بیند؛ ایران را «دیگری» می‌نامد. همواره این حس را با خود به همراه دارد که هر رفتاری که با او شود شایسته است. چون جایگاه اجتماعی بیشتر از این ندارد. «شاجان»، پارادایمی مدرن‌تر را برای مقابله و ارتباط با «دیگری» انتخاب می‌کند. او بادانش و خرد سعی به شکستن این زنجیره دارد. در شرایط جدید خود را به‌عنوان زنی مدرن نشان می‌دهد. زنی که شایسته است تا آن‌گونه که خودش تعریف می‌کند با وی رفتار شود نه آنچه خانواده و جامعه‌اش به پشتوانه سال‌ها پدرسالاری و مستعمره بودن به او و افکارش تزریق کرده‌اند. او به‌طور ناخودآگاه در برابر مرگ پدر که به‌طور نمادین اشاره به مرگ دنیای کهنه و سنتی دارد؛ رویه‌ای خنثی را برمی‌گزیند و با انجام امورات روزمره و انتخاب نوع پوششش حتی مادر را نیز نادیده می‌گیرد. او هویت مشخص و مستقل خود را دارد. در حقیقت می‌توان گفت این خواهر و برادر کاملاً در نقاط مقابل هم حرکت می‌کنند. برادر باوجود بهره‌مندی از جنسیت مرد در دستان استعمار دچار بحران هویت گشته ولی خواهر حتی باوجود زندگی در مرزی جغرافیایی که بیشترین حد استعمار را تجربه می‌کند؛ زنجیره «دیگری» را درهم شکسته است.

اگرچه به گفته اسپوواک، زنان مستعمره یک‌بار به‌عنوان مستعمره هستند و بار دیگر به‌عنوان مستعمره فراموش شده و در جایگاه شهروند درجه دوم و درنهایت حذف و طرد شامل حالشان می‌گردد اما «شاجان» به پشتوانه آگاهی و تحصیلاتش توانست نیازش را به روشنفکری که به‌جای او سخن بگوید را برطرف کند و خودش تبدیل به صدایی رسا و بلند برای تمام زنان تحصیل‌کرده افغانستان گردد.

«شاه آغا» گاهی نقش «خود» را بازی می‌کند و گاهی نقش «دیگری» و این مسئله بیانگر آن است که چه‌بسا افرادی که در زمره دیگری در یک کشور مستعمره قرار دارند. آنجا که توانایی اعمال قدرت را پیدا می‌کنند تغییر نقش می‌دهند. «شاه آغا» وقتی در جایگاه پدر قرار می‌گیرد به پشتوانه مردسالاری در جایگاه «خود» می‌نشیند و دخترش «ناشاد» را در جایگاه دیگری قرار می‌دهد. در این مرحله، «ناشاد» است که نقش فرودست را بازی می‌کند. چون هم زن است و هم در خانه استعماری پدر زندگی می‌کند؛ اما در برابر طالبان اوست که جایگاه «دیگری» را ایفا می‌کند. نیروی قدرتمندی شهر را تحت کنترل خود درآورده که به‌عنوان الگوی ایده آل، تعیین می‌کند که چه چیزی درست است. با توجه به تعریفی که

«هومی بابا»، درزمینه دیالکتیک بین استعمارگر و مستعمره شده دارد. استعمارگر، علاوه بر این که احساس قدرت و برتری را حس می کند؛ دچار نوعی حس اضطراب و تشویش هم است. نمونه این مؤلفه را میان «شاه آغا» و طالبان در شهر مشاهده می کنیم. اگرچه قدرت با طالبان است چه از لحاظ پشتوانه حکومتی و چه از لحاظ سلاح گرم، اما طالب جوان در برابر «شاه آغا» که تنها وسیله همراهش یک رادیوی کهنه است دچار پدیده اضطراب می شود و سعی در ضبط دستگاه دارد چون می داند که رسانه می تواند عاملی برای انتشار اخبار و توجه نگاه جهانی شود. این نگرانی را با اعمال زور و تهدید به وی نشان می دهد. با توجه به تمرکز بیش از اندازه «شاه آغا» به رادیو او می توانیم به نظریه «شی شدگی» «قانون» نیز اشاره کنیم. «قانون» معتقد است که استعمار تا جایی به فرد مستعمره فشار وارد می کند تا او را وادار به پذیرش اندیشه های خود نماید و او را تبدیل به یکشی فاقد اراده و قدرت تصمیم گیری نماید. «شاه آغا» که تمام وجودش به رادیو متصل است بیانگر همین بی ارادگی و عدم توانایی در تصمیم گیری و در نهایت تنش های هویتی است.

«ناشاد»، در جایگاه دیگری قرار دارد و با ایجاد سرکشی در برابر پدرش به شکل گیری هویت پدر در جایگاه «خود» دامن می زند. «شاه آغا» در جامعه بیرون جایگاه دیگری دارد ولی با اعمال زور بر دخترش مقام «خود» را در خانه اش دارد. در این رمان ما با دورویکرد روبه رو هستیم: کنش های بیرونی جامعه و ترجمه همان رفتارها و ایده آل های تعریف شده به عنوان «خود» در قالب نقش پدر و دریافت کنش های منفی از طرف ناشاد. اگر ناشاد ازدواج کرده بود این ترجمه و جابه جایی قدرت به هیچ وجه شکل نمی گرفت. «شاه آغا» به عنوان استعمار کننده طبق نظریه «بابا» برای بحران های هویتی خود نیاز به حضور «ناشاد» داشت و در غیر این صورت به طور کامل از قدرت محو می شد. می توان گفت استعمار تنها در مرزهای جغرافیایی کشورها و با حضور کشوری دیگر شکل نمی گیرد بلکه این رابطه «ارباب و بندگی» می تواند در محیط های کوچک تر مانند خانواده بالأخص در جامعه مردسالارانه نیز وجود داشته باشد. «ناشاد» در جایگاه بنده است و پدرش در جایگاه خدایان. همان طور که خدایان برای ابراز وجودی و قدرتی خود باید بندگانی داشته باشند «شاه آغا» هم برای فرافکنی اضطراب های متحمل شده از سمت جامعه (بالأخص کم پسر داشتن) تجلی قدرت خود را با گرفتن حق آزادی از دخترش به عرصه حضور می رساند.

۲-۴-۴. زبان

زبان شاخص اصلی هویت دهی به فرهنگ ملی است. از آنجا که لازمه تفکر پسا استعماری ارتباط بین زبان‌ها و ترجمه است. می‌توان گفت که زبان و ترجمه متون به‌ویژه ترجمه فرهنگی می‌تواند در زمینه ایجاد هویت جدید، احیای هویت گذشته و تأثیر و تقابل هویت‌های مختلف نقش ارزنده‌ای داشته باشد. بسیاری به این باورند که یکی از مؤلفه‌های هویت بخشی در مباحث استعماری مسئله زبان است اصطلاحاتی از قبیل زبان بومی، زبان ملی و زبان بیگانه نیز در این چهارچوب قرار می‌گیرد.

در رمان «پایان روز» اگرچه «ایا» در ایران با زبان فارسی روبه‌رو است اما به علت تفاوت در لهجه عنوان «دیگری» را پیدا می‌کند. مهاجر باید همواره مانند پاندولی میان دو زبان حرکت کند و درحالی که به تکلم پردازد که ردپای زبان اصلی بر روی ترجمه‌ها هنوز باقی مانده است. «ایا»، به‌طورکلی از حرف زدن منع می‌شود. او باید هویت گذشته خودش را فراموش کند تا هویت زبانی او آشکار نگردد. صاحب‌کارش از او می‌خواهد که سخن نگوید چون ممکن است کارش را از دست بدهد. هنگام مکالمه با فروشندگان لهجه‌اش بیانگر غربت اوست. این مؤلفه‌های استعماری چه در افغانستان چه در ایران او را به سمت سکوت سوق می‌دهد. همچنین به گفته «بابا»، به ساخت فضایی میان خود و نیروی استعماری می‌پردازد ولی در این فضای سوم ترجیح می‌دهد که سکوت کند تا اینکه با فضای سوم وارد تعامل شود؛ اما «شاجان»، خود پیش‌قدم می‌شود تا زبان انگلیسی را فرا بگیرد. او می‌داند که کشورش اکنون از استعمار طالبان خارج شده و به دست کشور آمریکا افتاده است؛ او می‌خواهد به زبان استعمارگر کشورش تسلط پیدا کند تا بتواند به ارتباط میان «خود» و «دیگری» فراتر از یک زن فرودست همگون‌شده عمل کند.

زبان رسمی افغانستان تا قبل از حمله طالبان زبان فارسی دری بوده است. اگرچه که نخبگان افغان علاوه بر زبان مادری زبان «پشتو» که گویش دیگری از این زبان نیز هست را به یاد دارند؛ اما برای فردی چون «شاه‌آغا» به‌عنوان کسی که طبق تعاریف استعمار دارای تمام برگ چسب‌های مستعمره بودن مانند فرودست روستایی، حاشیه بودن و نقش «دیگری» بودن را بر عهده دارد؛ تکلم و درک زبان پشتو که توسط طالبان تحمیل شده است وی را در انزوا و حاشیه بیش‌ازپیش قرار می‌دهد. او با بی‌اعتمادی از طالبان به اخباری که توسط رسانه حاکم بر جامعه نوشته می‌شود نگاه می‌کند. پناه بردن او به رادیوهای خارجی دلیلی واضح بر این ادعا است. «شاه‌آغا» تشنه شنیدن اخبار است اما او که توانایی تکلم و درک

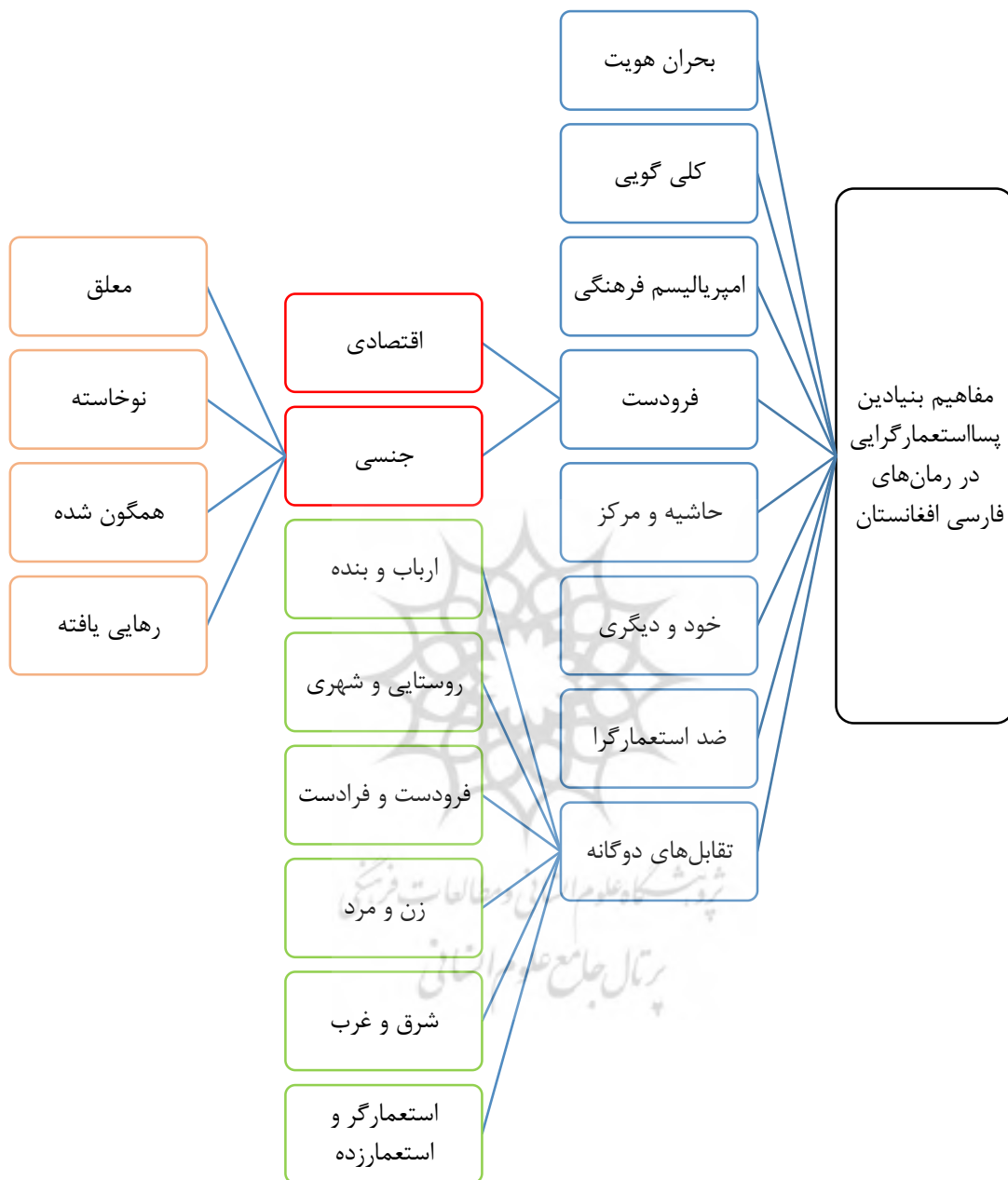
زبان پشتو را در سرزمین مادری خود ندارد بازهم در سماورخانه و گوش سپردن به رادیو شریعت که به زبان پشتو پخش می‌شود به حاشیه‌ای بودن خود بیشتر پی می‌برد و با هویتی گم‌شده در کشور خود مواجه می‌شود گویی او مانند مهاجری در سرزمین دیگر است که نیازمند ترجمه است تا بتواند با کشور میزبان تعامل کند.

برای این مؤلفه استعماری نمونه‌ای در رمان ناشاد یافت نمی‌شود به علت آن‌که اغلب گفتگوها و دیالوگ‌ها درونی است و در محیط بسته خانه اتفاق می‌افتد ناشاد به‌عنوان یک انسان هیچ ارتباطی با دیگر انسان‌ها ندارد که پدیده زبان را بتوانیم در آن بررسی کنیم.

۳. نتیجه‌گیری

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته با اتکا بر تئوری‌های نظریه‌پردازان پسا استعمار گرا همچون «قانون»، «ادوارد سعید»، «اسپیواک» و «هومی بابا» و رویکرد مؤلفه‌های استعماری، می‌توانیم این نتیجه را مدنظر داشته باشیم که شخصیت‌های داستانی خلق شده توسط «محمدی» که زندگی زیسته خویش را گاه در قالب مهاجرانی مانند «ایا» در اوج استیگمای «دیگری» در کشوری دیگر گذرانده‌اند و یا در زادگاه خویش مانند «ناشاد» همواره در جایگاه «فرو دست» بوده‌اند؛ در این وادی پرهیا هو از تحولات هویتی که از سویی محصول استعمار و از سویی دیگر سوغات مهاجرت است؛ با توجه به جنسیت خود کاملاً متفاوت عمل کرده‌اند. نگاه مردسالارانه و سنتی جوامع جهان سوم، از «مردان» به‌عنوان کنشگران مقتدر و ثابت‌قدم یاد می‌کند اما در رمان‌های «محمدی» با موضعی خلاف آنچه مرسوم است مواجه شده‌ایم. گویی مردان همراه اندیشه‌های استعمارگری هستند و در خانواده و جامعه به‌عنوان نماینده نیروی استعماری رفتار می‌کنند اما «زنانی» که همیشه در پایین‌ترین درجه فرودستی به سر می‌برند، در رمان‌های وی کنشگری متفاوت از ایمپلنت‌های ذهنی حاصل از نهادهای مردسالارانه را به تصویر می‌کشند. زنان جامعه بالأخص قشر تحصیل‌کرده و نسل جوان کشور زمانی که پدیده مهاجرت را به‌واسطه گریز از استعمار حاکم متحمل می‌شوند از آن به‌عنوان موهبتی یاد می‌کنند که سبب‌ساز رشد و شکل‌گیری «خود» های متعددی از آنان برای معرفی به موطن خویش پس از بازگشت می‌شود. «خود» هایی که اغلب از سمت جامعه پذیرفته نمی‌شود. آنان تمایل دارند تا جامعه را وادار به

پذیرش «خود» متفاوت و جدید با آنچه جامعه سنتی برای آن‌ها تعریف کرده است وادارند. کنش «رفتاری- هویتی» زنان برای ساختن چهره جدید از «خود» و تعامل و ترجمه نوین از «هویت» خویش در برابر استعمار بسیار قوی‌تر از مردان عمل می‌کند. گاهی زنان تبدیل به پاندولی خشن گشته و با فراموش کردن نقش‌های سنتی تعریف‌شده در جامعه تمام‌قد روبه‌روی مردان می‌ایستند و حتی نقش‌های مردان را نیز به دوش می‌کشند. پدیده «فنتوپ» برای زنان افغان از کارکرد بالایی به عاملی در جهت تغییر مسیر هویتی آنان در مقایسه با گذشته شده است. همچنین سبب شکل گرفتن انواع مختلفی از تعارضات در جامعه میان قشر هم‌جنس خود (دیگر زنان) نیز می‌شوند. به‌گونه‌ای که میان یک زن همگون‌شده و یک زن رهایی یافته هیچ هویت جنسی - اجتماعی مشترکی نمی‌توان یافت و همین تعارضات سبب ایجاد تحولات هویتی در زیرساخت‌های جامعه خواهد شد. این مسئله در حالی است که مردان به‌نوعی انفعال در تحولات هویتی خود رسیده‌اند و همچنان به سنت‌های بدون کارکرد گذشته متوسل هستند و اگر در جایگاه فرودست در جامعه دیگر قرار گیرند به این انفعال دامن می‌زنند. مقاومت مردان در دگردیسی «خود» ماحصل از پدیده مهاجرت و استعمار بیانگر آن است که به‌طور ناخودآگاه احساس می‌کنند که با ترک «خود» کهنه خویش، توانایی مقابله با قدرت‌های فعالانه زنان را ندارند و به‌عبارت‌دیگر پذیرای واگذاری بخشی از جامعه به فعالیت‌های زنانه نیستند. نه آموخته‌اند که چگونه با جامعه‌ی جدید وارد ارتباط شوند و نه زیرساخت‌های لازم برای این تغییرات فراهم است. البته که زنان تربیت‌شده سنتی در این موضع‌گیری خواهان استمرار شرایط پیشین و پذیرش جایگاه فرودستی هستند. می‌توان گفت که آینده کشور تحت استعمار افغانستان در صورت پذیرش حضور زنان با رویکردهای جدید و ایجاد فرصت برای نشان دادن توانایی‌های آنان می‌تواند مرحله گذر از سنت به سمت مدرنیته و مقابله با استعمار را با پرچم‌داری زنان مترصد سازد. اگر روایات مردسالارانه به صدای نجواگونه زنان در جامعه اجازه حضور دهد زنان افغانستان به‌خوبی توانایی مقابله با مؤلفه‌های استعماری را خواهند داشت.



نمودار شماره ۱ - مفاهیم بنیادین پسااستعماری در رمان‌های فارسی افغانستان

کتاب‌ها

اریکسون، اریک، (۱۳۹۶). مقدمات روانشناسی، مترجم سهیلا خاوردیان، چاپ سوم، تهران: پندار تابان.

اسپیواک، کایاتری، (۱۳۹۷). آیا فرودست می‌تواند سخن بگوید؟ مترجم ایوب کریمی، تهران: فلات. آلبر، ممی، (۱۳۵۱). چهره استعمارگر چهره استعمار زده، مترجم هما ناطق، چاپ چهارم، تهران: خوارزمی.

اشکرافت، بیل، (۱۳۹۶). فرهنگ اصطلاحات پسااستعماری، مترجم حاجی علی سپه‌وند، تهران: آریاتبار.

سعید، ادوارد، (۱۳۹۰). شرق‌شناسی، مترجم لطفعلی خنجی، تهران: امیرکبیر.

شاهمیری، آزاده، (۱۳۹۳). نظریه و نقد پسا استعماری، تهران: علم.

قانون، فرانتس، (۱۳۵۳). پوست سیاه صورتک‌های سفید، مترجم محمدامین کاردان، تهران: خوارزمی. گاندی، لایلا، (۱۳۹۱). پسااستعمارگرایی، مترجم مریم عالم زاده، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی اجتماعی.

گیدنز، آنتونی، (۱۳۹۸). تجدد و تشخیص، مترجم ناصر موفقیان، چاپ یازدهم، تهران: نی.

محمدی، محمدحسین، (۱۳۹۷). پایان روز، تهران: چشمه.

محمدی، محمدحسین، (۱۳۸۵). از یاد رفتن، تهران: چشمه.

محمدی، محمدحسین، (۱۳۸۹). ناشاد، کابل: تاک.

مقاله‌ها:

ابراهیمی، سید رضا، بیاد، مریم، (۱۳۹۸). برساخت گفتمانی هویت و شکل‌گیری‌های زنانه در فضای بینابینی فرهنگی در یاد نوشت‌های زنان مهاجر ایرانی، دوفصلنامه ادبیات پارسی معاصر، سال ۹، شماره ۲، صفحات ۲۲-۹.

شیرزادیان، رضا، (۱۳۸۸). مطالعات پسااستعماری، نقد و ارزیابی قانون و هومی بابا، فصلنامه مطالعات سیاسی، دوره دوم، شماره ۵، صفحات ۱۷۹-۱۴۹.

Erickson, Eric, (۲۰۱۶). Introduction to psychology, translated by Soheila Khavardian, third edition, Tehran: Pandar Taban.

Spivak, Kayatri, (۲۰۱۷). Can the subaltern speak? translated by Ayub Karimi, first edition, Tehran: Flat.

Elbar, Mami, (۱۳۵۱). The face of the colonizer, the face of the colonized, translated by Homa Natiq, ۴th edition, Tehran: Khwarazmi.

Ashcroft, Bill, (۲۰۱۶). A dictionary of post-colonial terms, translated by Haji Ali Sephovand, first edition, Tehran: Ariatbar.

Said, Edward, (۱۳۹۰). Orientalism, translated by Lotf Ali Khanji, first edition, Tehran: Amir Kabir.

Shahmiri, Azadeh (۲۰۱۳). Post-colonial theory and criticism, first edition, Tehran: Alam.

Fanon, Franz (۱۳۵۳). The Black Skin of White Faces, translated by Mohammad Amin Kardan, first edition, Tehran: Khwarazmi.

Gandhi, Leila (۱۳۹۱). Postcolonialism, translated by Maryam Alamzadeh, first edition, Tehran: Research Center for Cultural and Social Studies.

Giddens, Anthony, (۲۰۱۸). Modernity and individuality, translated by Nasser Moafaqian, ۱۱th edition, Tehran: No.

Mohammadi, Mohammad Hossein, (۲۰۱۷). The end of the day, first edition, Tehran: Cheshme.

Mohammadi, Mohammad Hossein (۱۳۸۵). From learning, first edition, Tehran: Cheshme.

Mohammadi, Mohammad Hossein (۱۳۸۹). Nashad, first edition, Kabul: Tak.

Articles:

Ebrahimi, Seyed Reza, Bayad, Maryam (۲۰۱۸). Discursive construction of female identity and formations in the intercultural space in the notes of Iranian immigrant women, two chapters of Contemporary Persian Literature, year ۹, number ۲, pages ۹-۲۲.

Shirzadian, Reza (۱۳۸۸). Post-colonial studies, criticism and evaluation of Fanon and Homi Baba, *Political Studies Quarterly*, second volume, number ۵, pages ۱۴۹-۱۷۹.

The effect of colonialism on Afghan women in Mohammad Hossein Mohammadi's novels

Sarah Abdali

Danishjoy, Doctor, Iranian Language and Literature, Tehran Central University, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

Aley Youssef Fam (Official Officer),

Professor of Iranian Language and Literature, Tehran Central University, Danishgah Azad Islami, Tehran, Iran,

Sherwin Khamseh

Estadiyar Persian language and literature, Tehran Central District, Daneshgah Azad Islami, Tehran, Iran

Abstract

Criticism of post-colonialism is a discourse consisting of ideas of people such as Fanon, Edward Said, etc. which can be placed under the context of fields such as art, literature and political science. In the field of literature, the post-colonial approach studies the literature of the colonial country and the works of immigrant writers of that country. This article examines the fictional works of "Mohammed Hossein Mohammadi", an Afghan writer, using a descriptive-analytical research method. In his works, he depicts the way and dominance of colonialism over culture and the extent of resistance of this culture against domination. The type of activism of this resistance is different between male and female gender. Although women are placed in a sexually inferior position, new identity structures based on the dialectic ruling the society cause them to be read differently than what considers them as objects in the patriarchal world. Studying literature with a post-colonial

perspective is listening to the forgotten voices of people who have been under colonialism for years. This literature portrays the process through which the people of the colony have either associated themselves with the existing conditions and somehow experienced a melting phenomenon or have faced this attack.

Key words: Identity, colonialism, migration, Afghan women, Mohammadi

پی‌نوشت‌ها:

- ^۱ از نظر قانون پدیده‌ی به نام فنوتیپ «وجود دارد که فرد بومی بعد از دیدن مرکزیت به آن دچار می‌گردد به عبارتی دیگر دچار بلوغی قاطع شده است مثلاً» اول باید شهر پاریس را دید و بعد جان به جان‌آفرین تسلیم کرد.
- ^۲ استیگمات یعنی برچسب خوردن و این یک مشکل فردی یا جزئی از بیماری نیست که عواقب آن بیشتر از خود بیماری است.